



بحران هویت ملی

بایستگی تاریخی (ضرورت تاریخی) ایران جدا از نابسامانی کیستی میهنی نیست .

چکیده ای از شناخت نابسامانی کیستی میهنی

براستی که مردمان " نژاده ایران بزرگ " پاره - پاره شده دوچاره بزرگترین نابسامانی تاریخی شده است . نابسامانی کیستی (بحران هویت) . نابسامانی انکار ناپذیر از کیستی انکار ناپذیر . نابسامانی که با بی انگاری آن از سوی همبودگاه ایران ، راه را برای مردمان بیگانه همچنان هموار داشته است . بیگانگان زردموی که خوی اسکندری - هیتلری - دزدان دریایی و خوی برتری جویی داروینی را در انبار اندیشه خود دارند . مردمانی که با کیست (هویت) تاریخی دیگر مردمان برای چپاول هرچه بیشتر آنان سرستیز دارند. برگردان کردن نام ایران و نامیدن آن به " ایران اسلامی " و فرارگرفتن همین نام در سکوی ناآرامیهای جهان خود گویایی دیگری از این نابسامانی کیستی بهمراه ندارد. چگونگی رفتار خشن و کشتار نامردمی کشورهای همسایه همچون ترکیه و عراق با مردمان پاک خوی کرد ایرانی تبار از یک سو ، برق اشک نواده های اشکانیان میهن پرست برچشم کودک افغانی بر خاک نشسته از سوی دیگر ، براستی چه زنگ هراس آورتر دیگری میتواند باشد به جز نابسامانی کیستی و زنگ خروج ما مردمان از پهنه تاریخ .

تاریخ پیکارهای خونین و ایران پرستانه ای که خون فرزندان دلبندهش آنرا با نوشتارها و سروده های تاریخیش ، همچون انگشتی گواهی برشناسنامه انکارناپذیر ایرانی خود گذاشته است و نه آن چرت و پرت گویهای دورغ و ایران ستیز علی شریعتی که تاریخ را به خنده وامیدارد و از روی یارویی تاریخ اندیشه ایرانی با اندیشه بیابانی ، همچون داستان لیلی و مجنون جار زنی میکند و تازی را همان گمشده ای بداند که ایرانی بدنالش میگشت .

اندیشه ای دون بیابانی که ارزش زندگی را تنها در مرده " مرگ " میداند و نه آن اندیشه فرهنگ ایرانی که ویژه گیهای خوی آفرینندگیش ، تنها مهر را ارزش زندگی میداند . این است آن نابسامانی میهنی ، این است آن نابسامانی کیستی و خسارت هراس آور 1400 سال تازیگری که دست آوردی به جز خودسری (استبداد) و فردپرستی نداشته است . امروز با این همه نابسامانی و کشت و کشتار و رفت آمدهای تازشگران بیگانه و کوشش هرچه بیشتر آن برای گسیختگی آگاهی تاریخی ایران از کنج (بعد) تاریخیش ، هنوز که هنوز است تازی بروی سینه ایرانی به زمین افکنده شده نشسته است و همچون سران جمهوری اسلامی برای نابودی هویت ایرانی او آرامی ندارد ، (نگاه کنید به گزارش سوم از دوره دوم محمد خاتمی در مجلس)

و راه خروج از این بن بست تاریخی رادوباره بر پای « جامعه مرتضی علی » می بیند و تازه آنهم این فرد تاریخی ، که برای کشت و کشتار دیگر مردمان دگر اندیش ، شمشیری دوسره (ذلفقار) برکمر دارد و بگفته عماد زاده 40 سال شمشیر از دست علی نیفتاد تا ارکان اسلام ، استوار گردید. بنا براین شگفت آور نیست که ایران در پی این گسیختگیها با داشتن آنهمه دانش و شکوه اندیشه مردم سالار ، از اندیشه بیماری ایران ستیزانه « جمهوریخواه تمام عیار » اکبر گنجی رخت برمیکند و او همچون گدایی تن برهنه رو به دانش بیگانگان میگذارد و در پایان بیک جمهوری سد درسد ایران ستیز و ژنده پوش خودنمایی میکند که چیزی از ایرانی بودن در خود ندارد. (نگاه کنید به مانیفست جمهوری خواهی اکبر گنجی) .

این نابسامانی میهنی ، همچون هزاره گذشته در زیر سرپوش تازی ، گرفتار بازگویی کیستی خود شده است ، شناخت و راه درمان آن از بایستگیهای تاریخی امروز ایران است . این نابسامانی ، یک نابسامانی بنیادی انکار ناپذیری است که تنها با دگرگونی روبنایی سامان پذیر نیست ، بلکه بیش از پیش راه این نابسامانی را تنگتر و جان کندن آنرا به درازا می کشاند. ایران راهی برای پیشرفت و سربلندی در میان این جهان کوچک ندارد ، مگر اینکه همانند آن شاهزاده ایرانی که میرزا آغاخان کرمانی از آن سخن می گوید بایست تن پوش چرکین تازی را از تن خود بیرون آورد تا ایران بتواند به شایستگی گذشته اش بازگردد ، تا بتواند با اندیشه آفرینندگی ایرانی راه فردای فرزنداناش را هرچه بیشتر هموار نماید .

خرمدینان